

از دشت لیلی تا جزیره مجنون



۱

این کتاب اولین اثر پژوهشی جدی درباره حضور بیش از دو هزار شهید از رزمندگان افغانستانی است که داوطلبانه به جبهه های ایران آمده اند. محمدسرور رجایی در نتیجه چهارده سال پژوهش این اثر مهم را خلق کرده و «خون شریکی» دو ملت ایران و افغانستان را روایت کرده است.

مأموریت خدا



۲

شهید احمدرضا سعیدی از شهدای ایرانی جهاد افغانستان است که بیش از چهار سال قبل در سن ۱۸ سالگی راهی افغانستان می شود. محمدسرور رجایی در این کتاب ما را با خود به افغانستان و محل رفت و آمد شهید سعیدی و حتی مزار او می برد. آن مرحوم در این اثر مجاهدانی را معرفی می کند که با تفنگ های قدیمی، هواپیماها و تانک های پیشرفته اتحاد جماهیر شوروی را از کار انداخته اند.

در آغوش قلب ها



۳

این کتاب نمونه کوچکی از عمق علاقه آزادگان جهان به امام خمینی (ره) است، کتابی که در آن خاطراتی از خادم تا سربازان او در افغانستان گردآوری شده است. این اثر شامل ۳۴ قطعه از خاطرات فرهنگیان و فعالان ادبی و فرهنگی افغانستان و ۵۵ قطعه سروده از شاعران این کشور است که همگی بیانگر ارادت آنها به امام (ره) است.

محمدسرور رجایی؛ آوینی افغانستان

کربلایی پور یزدی را مطالعه می کردم، دنبال این بودم که خانواده این شهیدان را پیدا کنم و از آن ها تشکر کنم و بدانم چرا این اتفاق برای شان افتاد.

کتاب؛ رهگذری برای ارتباط با ایران

همزمان با انقلاب اسلامی ایران افغانستان درگیر با نیروهای اشغالگر شوروی می شود و کم کم عرصه بر اسلام گرایان تنگ می گردد. اما مجاهدین افغانستانی فضا را می شکنند. در این بین محمدسرور رجایی یکی از مجاهدین بوده است. او که قبلاً سابقه مطالعات در حوزه مسائل جهادی را داشته است روند مطالعات خود را با پیگیری مسائل اعتقادی و حماسی در دوران جنگ پی می گیرد و با کتاب های استاد شهید مرتضی مطهری و علی شریعتی آشنا می شود. «محمدسرور» می گوید: «کتاب های دکتر شریعتی و استاد مطهری را خیلی می خواندم. کتاب «جاذبه و دافعه»، «فطرت» و «انسان کامل» و «حماسه حسینی» آثار بی نظیری بود. از دکتر شریعتی هم کتاب «کوبر» برایم بی نظیر بود.»

اما زندگی جهادی سرور رجایی با حضور در کنسولگری ایران در پیشاور رنگ و بوی جدیدی به خود می گیرد: «یک روز به کنسولگری جمهوری اسلامی ایران رفتم و از آن ها تقاضای نشریات فرهنگی کردم. بعد از چند بار مراجعه پذیرفتند که هر هفته روزنامه هایی را در اختیارم بگذارند. آن ها روزنامه های اطلاعات و رسالت را برایم نگه می داشتند. من همه اینها را می خواندم. با صفحه «بشنو از نی» آقای قزو که در روزنامه اطلاعات منتشر می شد، در شهر پیشاور آشنا شدم. گاه گاهی کارهای ادبی

و غم او کتاب بود.» همین محیط فرهنگی او موجب انس ویژه او با کتاب و مطالعه شد: «پدرم روزی دو افغانی به من پول تو جیبی می داد و من تا یک هفته آن را جمع می کردم و یک مجله ایرانی را ۱۰ افغانی می خریدم. وقتی تمام می شد و می خواندم، آن را ۸ افغانی به همان مجله فروش می فروختم و دو افغانی دیگر روی آن می گذاشتم تا مجله دیگری بخرم و بخوانم. نسبت به مطالعه کردن حریص بودم.»

در دورانی که شوروی به این کشور حمله کرد محمدسرور رجایی با ادبیات جهادی و مقاومت بیشتر آشنا شد. او می گوید: «آن دوران مجله های جهادی را که به صورت مخفیانه به دست من می رسید، مطالعه می کردم. دایی من از فرماندهان برجسته و بنام جهادی بود و هست. به این واسطه، این مجلات به دستم می رسید. احساس می کردم دایی ام سفارشتم را می کند. وقتی ماجرای شهید حسین بخش جعفری و شهید احسان پارسا و ابوالفضل

«کامل» به این باور رسیده ام روح بلند شهدای مشترک ایران و افغانستان، راهنمای اصلی من شده اند تا به هدف روزهای نوجوانی ام برسم» این بخشی از جملاتی است که مرحوم «محمدسرور رجایی» در مقدمه خودش بر کتاب «دشت لیلی» نوشته است. همین یک جمله نشان می دهد «محمدسرور» دو دغدغه مهم را در طول حیات پربرکت خود پیگیری کرده است؛ یکی نزدیکی ایران و افغانستان که در واقع یک وطن فرهنگی محسوب می شوند و دومی تحقیق و پژوهش و فعالیت جدی فرهنگی در خصوص شهدا و ترویج فرهنگ مقاومت و شهادت.

روزنامه ایران در ادامه به معرفی بیشتر این شاعر، فعال و مدیر انقلابی خواهد پرداخت. مردی که ویروس منحوس کرونا او را در مرداد ۱۴۰۰ از ما گرفت و جای خالی اش در سال جدید به خوبی حس می شود.

مجاهدی در کابل

این شاعر، نویسنده و فعال فرهنگی و شیعه افغانستانی در ۲۸ مرداد ۱۳۴۷ در کابل به دنیا آمد. پدر بزرگ وی یکی از روحانیون شهر خود بود که البته فضای فرهنگی و اهل مطالعه خانواده اش به خوبی بر آینده فرزندانش تأثیر گذاشته است. محمد سرور رجایی در این خصوص گفته بود: «پدر بزرگم یکی از روحانیون فرهیخته منطقه خود بود و بسیار عمیق مسائل تاریخی را درک می کرد.

تمام کتاب های تاریخی در خانه ما پیدا می شد. در آخرین سال های عمر پدر بزرگم، شاهد بودم که با آن که جایی مشغول نبود، اما تمام هم

